

■ سرآغاز

محققان بر این باورند که تمدن «ایران پس از اسلام» با اعتماد بر تجرب گذشته خود و نیز به پشتوناهه هویت اسلامی‌اش همواره نامدار و پایدار بوده است و البته این نکته بدیهی می‌باشد که عظمت و فرازمندی یک تمدن بستگی به چند و چون عناصری دارد که بدان شکل می‌بخشد. در این میان، «وزارت» یکی از عناصر جای یافته و نهادینه تمدن‌های مشرق‌زمینی است که از نظر تاریخچه نقل و انتقال شیوه‌ها و اندیشه‌های سیاسی، می‌توان برای آن یک جایگاه «خودی» (و نه وارداتی) درنظر گرفت؛ چنان‌که در بازگشتنی به عصر باستانی ایران، وزارت را به «بزرگمهر» می‌شناسیم و همو را به وزیری.

این سطور که به اولین حضور «وزارت» در تاریخ ایران پس از اسلام (قرون نخستین) روی کرده، ناگزیر از پژوهشی مقدماتی در حیطه خلافت اسلامی بوده است؛ چرا که تاریخ ایران، در این دوران به تاریخ سیاسی اسلام کاملاً پیوسته است و همچنان‌که خواهیم دید، نخستین حکومتهاي ایرانی (پس از اسلام) وزارت را مستقيماً از نظامهاي سابق ايراني (ساساني و...) به ارث نمی‌برند بلکه شکل بالinde و پروفس یافته آن را از دستگاه سياسي خلافت دریافت می‌کنند. البته در اين نوشيار سعي بر آن بوده است که زوایای مختلف موضوع - چه از نظر ساختاري و چه

# وزارت در تاریخ ایران

(قرون نخستین اسلامی)

حامد متظري مقدم

وزیر در ابتداء استعمالی عام و به گستردگی مفاهیمی چون «یار»، یاور و مشاور تواند بود<sup>(۷)</sup> و مفهوم خاص آن، زمانی است که وزارت قوانینی پیدا می‌کند و قانونمند می‌شود و وزیر با دریافت حقوق، مزايا و وظایف مشخص، دارای تشکیلات نسبتاً معین و منسجمی می‌گردد که چنین مفهومی قطعاً عربی اصیل نخواهد بود و در این مطلب تردیدی نیست که چنین کارکردی خاص، مبتنی بر سوابق دیوانسالاری ایرانی می‌باشد و از دوران خلافت بنی عباس آغاز می‌گردد.

«ابن طباطبا» (۶۰-۷۰۹ق)، دانشمند سترگ با اشاره به این که وزارت در دولت بنی عباس بنا نهاده شده، می‌نویسد:

اما قبل از آن، وزارت نه قاعدة معینی داشت و نه قوانین پا بر جایی؛ بلکه هر یک از سلاطین دارای اطرافیان و اتباعی بودند و چون امری پیش آمد می‌نمود، سلطان با صاحبان خرد و رأي درست مشاورت می‌کرد و هر یک از ایشان به منزله وزیری محسوب می‌شدند. چون بنی عباس به سلطنت رسیدند، قوانین وزارت برقرار گردید و وزیر «وزیر» نامیده شد، حال آن که پیش از آن، بدوان «کاتب» و «مشیر» می‌گفتند.<sup>(۸)</sup>

در این رابطه، باید دانست که در زمان ساسانیان رئیس تشکیلات مرکزی، وزیر بزرگ بود که در آغاز «هزار بد» - در عهد هخامنشی و اشکانی «هزار پتی» Hazarapati - نام داشت که پادشاه به دست او امور کشور را اداره می‌کرد. در عصر ساسانی، نام «وزرگ فرمدار» نیز برای این مقام شناسایی شده است که بنا به تحقیقات «کریستن سن» خاورشناس، منصب «وزارت اعظم» که خلفای عباسی برقرار گردند، تقلیدی مستقیم از آن منصب و مقام بوده است.<sup>(۹)</sup>

از نظر کارکردی - مورد توجه قرار گیرد؛ تا از این کار کوتاه چه بهبار آید و تا چه اندازه به پسند افتد.

■ «وزارت» در بررسی واژگانی خاورشناسان و نیز پژوهندگان ایرانی معتقدند که کلمه «وزیر» برگرفته از واژه پهلوی «ویچیر» (ویچیرا) و به معنای «مقام تصمیم گیرنده» است.<sup>(۱)</sup> اما در مقابل، برخی از محققان عرب اذعان می‌نمایند که لفظ وزیر اصلتاً عربی (غیر «دخیل») می‌باشد.<sup>(۲)</sup> البته استعمال عربی آن، حتی در آیات قرآن کریم نیز وجود دارد، آنجا که درخواست حضرت حضرت موسی(ع) از خداوند بیان می‌شود: «واجعل لى وزيراً من اهلى هارون اخي» (ط/۳) که مشخصاً وزیر در این استعمال به معنای «یار» و «یاوری خاص» در امر تبلیغ دین شناخته می‌شود.<sup>(۳)</sup> همچنین اندیشوران پیشین تصريح نموده‌اند که لفظ وزیر یا از «وزر» به معنای سنگینی و یا از «وزر» به معنای کوه پناهگاه است تقاضا یافته است که در وجه اول، وزیر کسی است که بار سنگین وزارت را تحمل می‌کند<sup>(۴)</sup> و در وجه دوم، به سان پناهگاهی می‌باشد که سلطان به او اعتماد دارد و مردم به رأي و اندیشه‌اش پناه می‌برند.<sup>(۵)</sup> ناگفته نماند بنابر وجهی دیگر، وزارت مأخوذه از «أزر» به معنای «پشت» (به عربی «ظهر») است که بر این اساس، قوت یافتن پادشاه از وزیر، به سان نیرو گرفتین بدن از پشت می‌باشد.<sup>(۶)</sup>

در این میان، انصاف آن است که «عربی» بودن و یا «فارسی» بودن واژه وزیر چندان اهمیت و اصلتی ندارد که خود را گرفتار یک کشمکش لغوی نماییم؛ به ویژه آن که واقعاً در میان دو احتمال موجود نمی‌توان به ترجیح قاطعی دست یافت. تنها این نکته مسلم است که استعمال عربی لفظ

## ■ «وزارت» در اندیشه و نظر

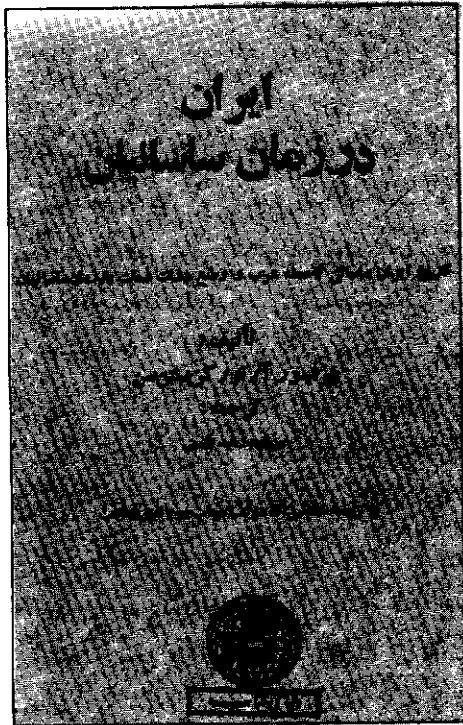
بی‌گمان در رویکرد به اندیشه‌های سیاسی در تاریخ ایران، می‌توان جایگاهی بس مهم را برای وزیر و وزارت شناسایی نمود. «خواجه نظام الملک» وزیر نامدار «ملکشاه» سلجوقی ضمن آن که امیر را به نظارت بر امور وزیر فرامی‌خواند، نویسد: «صلاح و فساد پادشاه و مملکت به وزیر بازبسته باشد». <sup>(۱۰)</sup> اهمیت وزارت در دیدگاه خواجه آن چنان است که گوید:

«هر آنگاه که وزیر بد باشد و خائن و ظالم...، عتمال همه همچنان باشند بلکه بترا». <sup>(۱۱)</sup>

البته رفعت جایگاه وزارت تنها از جنبه تواناییهای سیاسی آن نهاد، قابل بررسی نیست بلکه باید به رویکرد اندیشمندان مسلمان به ایجاد نقشی مشروع برای آن نیز توجه داشت که بر این اساس، می‌کوشند تا قالب و ساختاری «شرعی - سیاسی» ارائه کنند. «فضل بن روزبهان» (متوفی ۹۲۷ق) قرن‌ها پس از سازمان یافتن وزارت در هر یک از دو نظام خلافت و امارت، در توجیه شرعی این ساختار گوید:

«وزارت در شریعت عبارت از نیابت سلطنت و خلافت است و وزیر کسی می‌باشد که صاحب ولایت عامه - امام یا سلطان - به او برای رتق و فتق مهمات نیابت دهد و در مصالح امور با او رایزنی کند. و اصل مشروعيت وزارت آن است که حق تعالی در قرآن می‌فرماید، از زبان دعای موسی - صلوات الله عليه - واجعل لی وزیراً من اهلی...». <sup>(۱۲)</sup>

باید دانست که صاحب‌نظران مسلمان، افزون بر توجه به ادله لفظی (روايات و آیات) کوشیده‌اند تا با تمسک به استدلالات عقلی نیز بر مشروعيت «وزارت» تأکید کنند. «تعالی» (۳۵۰ - ۴۲۹ق)، اندیشمند و مورخ مسلمان در این باره گوید:



«انبیاء نیز از آن بی‌نیاز نیستند تا چه رسد به شاهان و امیران». <sup>(۱۳)</sup>

همین اندیشمند - که به آگاهی از تاریخ ایران باستان نامور است - می‌نویسد:

«انوشاپیشان گوید: داناترین پادشاهان نیز بی‌نیاز از وزیر نمی‌باشند». <sup>(۱۴)</sup>

البته در جملات مذبور از ثعالبی خلط آشکاری در میان معنای عام وزارت (در مورد انبیاء) از یکسو و اصطلاح خاص آن (در مورد شاهان و امیران) از سوی دیگر به چشم می‌خورد که او ضرورت یکی را به دیگری تعیین داده است. اما با این وجود، نمی‌توان از ضرورت هر یک - حتی در حوزه‌های مربوط به خود - صرف‌نظر نمود. بدین لحاظ است که این دانشمند تأکید می‌نماید که وزیر (در مفهوم صدر اعظم و «نخست وزیر») نبایست متعدد باشد. وی مقتضای تدبیر و سیاست را اکتفا به یک وزیر می‌انگارد و به این

ویرگیهای وزیر اشاره می‌شود. ابن طباطبا می‌نگارد:

«امانت و درستی سرمایه وزیر است. نیز توانایی و شهامت برای وزیر بسیار اهمیت دارد و هوشیاری و بیداری و زیرکی و دوراندیشی از ضروریات او بهشمار می‌آید... نیز نرمی و تحمل و درنگ در کارها و بردباری و وقار و پایداری و نفوذ گفتار از چیزهایی است که وزیر ناچار است آن را دارا باشد.»<sup>(۲۱)</sup>

کوتاه سخن آن که از یک سو صاحب‌نظرانی چون «ماوردی» و «ابن فراء» با تکیه بر وزنه وزارت سعی داشته‌اند تا به خلافت وجاهتی دهنده و از سوی دیگر، کسانی همانند «خواجه نظام الملک» با استفاده از همان اهرم وزارت بر آن بوده‌اند تا به ایفای نقش سلطنت و امارات همت گمارند که روی هم رفته، از نظر اندیشه‌ای (در مورد قرون نخستین ایران پس از اسلام) می‌توان وزارت را به سان «وزنه‌ای دانست که اگر به شکل کارآمد در هر یک از دو «کفه» خلافت و یا سلطنت قرار می‌گرفت، به برتری همان سو می‌انجامید.

■ «وزارت» در تاریخ سیاسی اسلام چنان که پیش از این گذشت، ارتباط تنگاتنگ تاریخ ایران اسلامی در قرون نخستین، با تاریخ اسلام ما را ناگزیر می‌سازد که بدان توجه کنیم و وزارت را به عنوان یکی از عناصر شکل دهنده تمدن اسلامی، مورد بررسی قرار دهیم. البته در اینجا تنها تا دوران آغازین خلافت عباسی را بررسی خواهیم نمود تا از موضوع اصلی سخن چندان دور نمانیم.

دانستیم که حضور اولیه «وزارت» در تاریخ اسلام فقط در مفهومی عام و به معنای یار، یاور و مشاور خاص پذیرفته شده است. بر این اساس،

نکته که خلیفة عباسی نیز در قلمرو وسیع خود چنین کرده است، استناد می‌نماید.<sup>(۱۵)</sup>

«ماوردی» (متوفی ۴۵۰ق.) دیگر نظریه‌پرداز مسلمان، اندیشه «وزارت و امامت» را پایه‌ریزی کرده است. وی کوشش بسیاری را مصروف داشته است تا به جایگاه خلیفه در برابر سلاطین محلی ثباتی بخشد. او در کتاب خود «الاحکام السلطانیه والولايات الديسیه» درباره سازمان‌های «وزارت» و «امارت» نظریه‌پردازی کرده؛ نهایتاً تلاش نموده است تا هم عزل و نصب «وزیر» و هم عزل و نصب «امیر» را از اختیارات «امام» (خلیفه) به شمار آورد.<sup>(۱۶)</sup> البته چه از دیدگاه ماوردی و چه از دیدگاه دیگران، وزارت به دو گونه است: «وزارت تفویض» و «وزارت تنفیذ» که اولی دارای اختیارات کامل و دومی برخوردار از قدرتی محدود - معمولاً برای هدفی خاص - می‌باشد.<sup>(۱۷)</sup> در این باره، «ابن ازرق» (متوفی ۴۹۶ق.) تحلیلی کوتاه و بسیار گویا ارائه داده می‌نگارد:

«وزارت تنفیذ در زمانی است که سلطان به خویشتن بریا است؛ و وزارت تفویض آن گاهی است که وزیر بر او چیزی دارد.» البته این دانشمند مسلمان که خود کاتب و رسول سلطان «بنی نصر» حاکم اندلس - در قرن نهم هجری - بوده، وزارت را یک رکن ضروری برای پایداری ملک انگاشته و پای فشرده است که:

«چون صلاح رعیت بسته به صلاح و راستی سلطان است و صلاح سلطان به صلاح وزیر، پس به ناچار مصلحت رعیت نیز در گرو راستی و صلاح وزیر است.»<sup>(۱۸)</sup>

باید دانست که اندیشوران مسلمان درباره سیاستگذاری‌های وزیر<sup>(۱۹)</sup> و نیز شرایط و احوال گوناگون وزارت،<sup>(۲۰)</sup> به تفصیل سخن پرداخته‌اند. در این مجال کوتاه، تنها به برخی از شرایط و

می‌توان حادثه «یوم الانذار» را که به وزارت امام علی بن ابی طالب(ع) برای شخص رسول اکرم(ص)<sup>(۲۲)</sup> انجامید به عنوان نخستین حضور رسمی و آشکار این عنوان در تاریخ اسلام تلقی نمود.\* ناگفته نماند که پاره‌ای از مورخان بهجهت گرایشهاي خاص برآورد که خلفای اول و دوم را نیز وزیران پیامبر(ص) بهشمار آورند<sup>(۲۳)</sup> بی‌آن‌که به سندی مقبول استناد جویند از این‌رو، برخی از محققان با وجود آن که مدعی شده‌اند که ابوبکر برای پیامبر(ص) و سپس عمر برای ابوبکر وزارت داشته‌اند اما با این حال، اعتراف نموده‌اند که عنوان «وزیر» بر اینان اطلاق نشده است.<sup>(۲۴)</sup>

بر این اساس، نقش وزارت در مفهومی عام برای مشاوران خاص هر خلیفه قابل تعریف خواهد بود و این در حالی است که درباره خلفای نخستین نمی‌توان کس یا کسانی را به عنوان رسمی «وزیر» شناسایی نمود. البته گاه گفته می‌شود که در عهد معاویه، «سرجون» نامی ملقب به «وزارت» او بوده است.<sup>(۲۵)</sup> در این میان، تردیدی در این نکته نیست که نظام نوپای دیوان‌سالاری اسلامی در عصر اموی با پیدایش منصب «کتابت» و مقام «کاتب» شکل سازمان یافته‌تری پیدا کرد که حتی «مسعودی» مورخ بزرگ (متوفای ۳۴۵ق.) درباره تشکیل اولیه «وزارت» در عصر عباسی تصریح می‌کند که آن وزارت جایگزینی برای کتابت دوره اموی بوده است.<sup>(۲۶)</sup> البته این باور مسعودی هرگز نمی‌تواند ما را از نقش ایرانیان در همان برپایی نخستین «وزارت» (در عصر بنی عباس) غافل سازد.

این پرسش که چرا ایرانیان به ایفای چنین نقشی همت گماشتند و چگونه در انجام آن کامیاب بودند، ما را بدین وامی دارد که از یکسو، عداوت ایرانیان - به ویژه موالي ایرانی - با خاندان

## کتاب الفزار و کتاب

نخستین حکم ایرانیان  
نخستین وزیر ایرانیان  
نخستین کتاب ایرانیان  
نخستین وزیر ایرانیان

### کتاب الفزار

نخستین حکم ایرانیان  
نخستین وزیر ایرانیان

اموی را در نظر آوریم و از سوی دیگر، همراهی‌شان را در فتح و پیروزی عباسیان مورد توجه قرار دهیم که در فرجام، اطمینان به تجربه کشورداری ایرانیان و نیاز به تخصص آنان سبب شد تا در یک همکاری دو جانبه، بنی عباس به خلافت و ایرانیان به وزارت دست یابند.<sup>(۲۷)</sup>

بی‌تردید، وزارتی که در عصر عباسیان تدریجاً استقرار یافت با برخورداری از تشکیلاتی خاص، گونه‌ای از سازمانهای دیوانی را برای ما تداعی می‌کند. چنان که با مراجعه به کتاب گرانسنتگ «الفخری...» می‌توان برای کارگزاران وزارت به دو بخش «گتاب» (کتابان) و «نواب» (نایبان) اشاره نمود که به ظاهر کتابان، امور منشی‌گری دیوانی و دبیری را انجام می‌دادند و نواب، عهده‌دار یک

\* در این جا مدعی نیستیم که عنوان بادشده در مورد حضرت علی(ع)، عنوانی رایج نیز بوده باشد.

این‌گونه از خلافت، نامی بی‌مسمی بوده است. بنا به همین تحقیقات، این سلطه‌گری سبب گردید که تمامی وزرای این دو خلیفه عباسی -به جز خالد بن برمک- مقتول شوند. البته کار وزیر از دوران «مهدی» -در همان عصر اول عباسی- سامان یافت و وزارت جای خود را بازگرفت.<sup>(۲۲)</sup>

البته تردیدی نیست که وزیر به عنوان رئیس امور کشوری در یک رقابت پنهان و ژرف با شخص خلیفه قرار می‌گرفته است. در این رقابت -در شکل تند و تیزش- وزیر نه تنها تمایلی نداشته که خلیفه از چاره‌گشاییهای مالی و سیاسی آگاهی یابد، بلکه حتی وی می‌کوشیده است تا در مرحله انتخاب یک خلیفه جدید دخالتی مؤثر داشته باشد.<sup>(۲۳)</sup> خلاصه، می‌توان دو دوره تفکیک پذیر در عصر خلفای عباسی به تصویر کشانید که در دوره نخست، خلافایی مقتدر حضور دارند که البته قدرتمندی خود را بر پایه نهاد وزارت بنیان گذارده‌اند. اما بهر حال در اقتدار دو سویه‌ای که هم خلیفه و هم وزیر وی از آن بهره‌مندند، همواره فضایی رقابت‌آمیز و درپی آن، حس بدینی در هر یک از این دو نسبت به دیگری ایجاد می‌شود که در مواردی پرشمار، به تهدید و یا تضیيق وزیر می‌انجامد. اما در دوره دوم که هم عناصر ترک حضوری جدی در دربار خلیفه دارند و هم ملوک الطاویف ایرانی در رقابت با خلافت‌اند، دیگر در محدوده سیاست‌گذاری، نه برای خلیفه و نه برای وزیرش قدرت و ارجی «حقيقی» -و نه «تشریفي»- به جای نمانده است. لذا در این مرحله که نظام خلافت گرفتار ضعف و افول می‌باشد، گاه این افول به شکل «خلیفه‌ای ضعیف» در برابر وزیری که دست‌کم بر خلیفه مسلط است نمایان می‌شود و گاه به گونه «وزیری حقیر» نمود می‌یابد و گاه نیز به هر دو صورت.

رشته امور دستیاری و اجرایی معمول بوده‌اند. البته وزیر در مواردی نیز با برخی از کاتبان خود به رایزنی می‌پرداخته است.<sup>(۲۴)</sup>

از نظر سیر تاریخی، احیای وزارت توسط ایرانی‌ها در همان شروع عصر عباسی و با اسم‌گذاری عمومی -و غیر رسمی- «وزیر آل محمد» بر «ابوسلمه خلال» آغازید<sup>(۲۵)</sup> و سپس در سایه حکومت خاندانهایی چون برمکیان و آل سهل اوج گرفت. در این بین، بنا به نقل «جهشیاری» (متوفی ۳۳۱ق.) در کتاب ارزشمند «الوزراء والكتاب»، فضل بن سهل (ذوالریاستین) اولین شخصی است که وزیر نام یافت.<sup>(۲۶)</sup> این در حالی است که به گمان «بارتولد» خاورشناس، این برمکیان بودند که نخستین وزیران ایرانی خلافت از میان شان برخاستند.<sup>(۲۷)</sup> در ادامه عصر دراز عباسی، از طرفی شاهدیم که با قتل «ابوسلم خراسانی» خلافت به سلطه‌گری نوینی می‌گراید و دربی آن به منازعه مجدد با عنصر ایرانی رو می‌کند؛ از طرف دیگر هم می‌بینیم که در عصر دوم عباسی، ثرکان در دربار خلافت جایگاهی ویژه می‌یابند. آنگاه در کنار این همه، اندک اندک حکومتهای متقارن ایرانی سر بر می‌آورند.

در اینجا با چشم‌پوشی از تفصیل سخن در احوال وزیران و اخبار وزارت در عصر عباسی، تنها یادآور می‌شویم که وزارت در دوران یادشده هیچگاه از یک روند هموار برخوردار نبوده است. در همین رابطه، برخی از محققان معاصر، به درستی مذکور شده‌اند که با قتل «ابوسلمه»، نامور به «وزیر آل محمد»، وزرای نخستین عباسی و حتی «خالد بن برمک» با آن که وزارت می‌کردند اما دیگر نام وزیر برنمی‌گزینند. بر این اساس، دو خلیفه نخست عباسی -سفاح و منصور- چنان سلطه‌جو و مستبد بوده‌اند که «وزارت» در کنار

حایاتگرانی چون امیران سامانی تلاش می‌کنند تا با ارائه چارچوبی منطقی برای نظام خلافت، سازمان‌های کارآمدی را مخدوم آن سازند. اما با «فتح بغداد» در سال ۶۵۶ عق. به وسیله «هولاگو» هم این تلاش و هم کوششهای شبیه به آن یکسره نافرجام ماند.

■ پیدائی و حضور در تاریخ ایران پس از اسلام پیش از همه چیز، این سؤال به جا است که آیا اساساً دیوانسالاری ای که به وسیله امیران ایرانی در قرون پس از پذیرش اسلام دایر شد، یک «پیدایش» بود و یا «تداووم»؟ در پاسخی کوتاه و روشن می‌توان گفت که بسی تردید دیوانسالاری دراز و ریشه‌دار ایرانیان در دوران پیش از اسلام، آنقدر ایشان را متبخر کرده بود که حتی پس از اسلام نیز توانستند آگاهیها و تجارب خود را به نظام سیاسی خلافت وام دهند. از این‌رو، نمی‌توان در تاریخ ایران در مورد بخش «پس از اسلام»، بريا شدنِ دستگاه اداری و دیوانی را به دید پیدایی امری دانست که قبل‌ا هیچ نبوده و مورد بی‌خبری بوده است. با این وجود، از دیدگاهی دیگر، می‌توان برای این پیدایش نیز توجیهی یافت؛ چرا که می‌دانیم سابقه دیوانسالاری ایرانی در بستر تاریخ سیاسی اسلام پرورش یافت و به طرزی «بالنده»، به حکومتهاي متقارن منتقل شد. از این‌رو، این سخن «دیوید مورگان» شرق‌شناس، بسیار صحیح است که می‌نویسد: «به خلاف آنچه تصور می‌شود، نهاد منصب وزیر، یا نخستوزیر خلیفه، مستقیماً از دولت ساسانی گرفته نشده بود». (۳۸)

حال بی‌آن که بر سر پیدایش یا تداوم وزارت قلم بفرساییم، در این‌جا ابتدائاً تاریخ سیاسی

اما به هر رو، در وقوع هر یک از این اشکال، ویرگیهای شخصی خلیفه یا وزیر نقشی اصیل دارد. با تکیه بر قالب نخست می‌توان توجیه مقبولی از این گفتار «ماوردي» داشت که می‌گوید: «این وزیر [وزیر تفویض] همانند خلیفه می‌تواند از جانب خود، حکم صادر کند و حاکمان را بگمارد... هر چه که امام مجاز به انجام آن است، وزیر نیز به همان مجاز می‌باشد الا در سه مورد: نخست این که وزیر برخلاف خلیفه -نمی‌تواند ولیعهد و جانشینی را برای خود تعیین کند. دوم این که نمی‌تواند به استصواب مردمان از کار کناره گیرد؛ زیرا که عزل و نصب او با شخص خلیفه است و نه مربوط به مردم. سوم آن که بدون اجازه مخصوص خلیفه نمی‌تواند گماشتة او را عزل و دیگری را به جایش نصب کند». (۳۹)

همچنین در چارچوب یادشده این مطلب می‌گنجد که در پایان قرن سوم، وزارت به صورت منصب فوق العاده مهمی درآمد و در آغاز قرن چهارم تقریباً کلیه امور اداری در اختیار وزیر بود. (۴۰) اما با افول نظام خلافت، دور نبود که هم خلیفه به ضعفی شدید گراید و هم وزیرش حقارت یابد. چنان که در همین رابطه، «مسعودی» مورخ بزرگ می‌نگارد:

«نه خلافتی است که شناخته شود و نه وزارتی که به یاد آید». (۴۱)

همچنین در شکل دوم - یعنی شکل «وزارت حقیر» در سایه تباہی خلافت - می‌توان به فهم این گزارش از «بن طباطبا» دست یافت که نقل می‌کند: وزیر مستعصم، آخرین خلیفه عباسی، پیشاپیش «براجی» که مورد عنایت خلیفه بود، بایستی برخلاف رسم تشریفات، احتراماً «بایستد». (۴۲)

درست در اوج زوال خلافت است که افرادی چون «ماوردي» و «بن فراء»، با ناامیدی از

هنوز تا آن دوران شکل نیافته بوده است و چه بسا  
بتوان این سخن را پذیرفت که:

«رنگ نظامی این دو سلسله در حفظ استقلال  
مورد ادعای خود و دفع مخالفان کمتر می‌توانسته  
امکان سازماندهی را برایشان فراهم سازد.»<sup>(۴۰)</sup>

آنگاه این پادشاهان بویهای بودند که با درهم  
شکستن مشروعیت خلافت، ایران را از جاذبه آن  
رها ساختند. اینان با تسلط، وزرا را تعیین  
می‌کردند و مناصب را به دست داشتند و حتی  
هزینه‌های مالی خلفاً را نیز مقرر می‌نمودند. اما  
بویهیان هرگز به بنیان کردن نهادهایی استوار  
دست نیافتند.<sup>(۴۱)</sup> چنان‌که در عصر اینان و پس از  
مرگ وزیر پرآوازه، «صاحب بن عباد» (به سال  
۳۸۴ق.)، منصب «وزارت» تا بدانجا زوال یافت که  
گرفتار زشت‌ترین «مزایده»‌ها و «رشوه‌ستانی»‌ها  
شد. مثلًاً یکی از والبان هشت میلیون درهم  
به عنوان «هدیه»<sup>(۴۲)</sup> برای فخرالدوله فرستاد و  
درخواست وزارت کرد و وزیر شاغل شش میلیون  
درهم داد که در کار ابقاء شود. سلطان از پیشکش  
هر یک دومیلیون بخشید و مقرر داشت که در کار  
وزارت متساویًا شریک باشند.<sup>(۴۳)</sup>

در دوران آل بویه و در سال ۳۲۴ق. به لحاظ  
تاریخ وزیران واقعه‌ای بس‌مهم روی داد. در آن  
سال، پس از ورود بویهیان به بغداد، کاتب امیر  
فتح جای وزیر را گرفت و عنوان وزارت یکسره  
منسخ شد. هلال صابی در «تاریخ الوزراء» خود،  
وزیران قرن چهارم را به دو دسته کرده است:  
وزیران دولت عباسی، کاتبان عهد دیلمی. بر این  
اساس، آورده‌اند که «جوهر» در مکاتبه‌اش با  
«جعفرین فرات» تردید داشت که او را وزیر خطاب  
کند.<sup>(۴۴)</sup>

شاید این سخن گزارف نباشد که بگوییم تمایل  
نداشتن آل بویه به برپایی وزارتی با اقتدار، همواره

ایران را در دوران یادشده اجمالاً بررسی و سپس  
به وزیران نامدار ایرانی اشارتی می‌کنیم.

■ تاریخچه سیاسی ایران (قرون اولیه اسلامی)  
ایران زمین در دو سده نخست تابع خلافت بوده  
که گاه توسط والیان و امیران مسلمان اداره  
می‌شد و گاهی نیز برای زمانی کوتاه در عهد  
مأمون - مشخصاً مقر خلافت می‌گشت. در این  
میان، با وجود گرایش وسیع ایرانیان به آیین  
اسلام، مقاومتها بی‌نیز رخ می‌داد که در مجموعه  
این همه، برپایی وزارت را تنها می‌توان در همان  
چارچوب خلافت شناسایی نمود. به هر حال، این  
دو قرن از تاریخ ایران - چه بدینانه «سکوت»  
بخوانیم و چه عصر پذیرفتن اسلام بدانیم. -  
سپری می‌شود و نوبت به دورانی می‌رسد که امرای  
ایرانی به شکلی «متقارن» و «متداخل»، روابط  
سیاسی خود را با نظام خلافت به گونه‌ای نیمه  
مستقل و یا تماماً مستقل تنظیم می‌کنند و حتی  
در مواردی از اقتدار، خلافت را تابع خود  
می‌سازند.

ابتدا طاهریان به مدت نیم سده در بخشی از  
ایران حکم راندند. اینان نخستین حکومت  
موروشی را برپا نمودند و با آن که همچون  
فرمانروایانی مستقل به نام خود سکه زدند، اما  
به هرحال، به مشروعیت خلیفه تن دردادند. ولی  
در دوران صفاریان، «یعقوب لیث» با تکیه بر  
شمیر آخته خود، در رابطه با دستگاه خلافت  
صورت دیگری را پدیدار ساخت.<sup>(۴۵)</sup> البته در  
این که طاهریان و صفاریان برای خود وزیری  
گماشته باشند، بسیار تردید شده است. چنان‌که  
در برخی از تحقیقات معاصر از حکایت «گرددیزی»  
در برخی اقدام عمرو لیث صفاری بر وضع چهار  
خزانه، استنباط شده است که دواوین و وزارت

نیز ماجرای بردار شدن «خواجه ابوعلی» مشهور به «حسنک وزیر» برجسته‌ترین نمونه آن ناپایداری می‌باشد. این سخن نه بدان معنا است که وزیر در دستگاه غزنوی مقامی مهم نداشته است. «احمد بن حسن» چون به وزارت «مسعود» رضایت نمی‌داد، مسعود بدو پیغام داد:

«من همه شغلها بدو خواهم سپرد مگر نشاط و شراب و چوگان و جنگ؛ و در دیگر چیزها همه کار وی را باید کرد و بر رأی و دیدار وی هیچ اعتراض نخواهد بود»، و در روز خلعت پوشیدنِ احمد بن حسن، مسعود در حضور اعیان و بزرگان اظهار نمود: «خواجه خلیفت ماست...».<sup>(۴۹)</sup>

درباره سلاجقه باید دانست که تلاش اینان برای قانونی کردن سلطنت به وسیله خلیفه، راه را برای ظهور نهادهای متمرکز سیاسی هموار کرد. در تجربه سلجوقیان، با ترقی یافتن سنتهای سابق، الگویی نیز برای ساختهای نهادی حکومتهای آینده فراهم شد. همچنین سلجوقیان بر آن شدند تا با تقویت تشکیلات کشوری، به ایجاد موازنۀ در برابر جاهطلبی‌های نخبگان نظامی بپردازند.<sup>(۵۰)</sup>

به هر رو، تشکیلات دیوانی ریشه‌دار به‌سان ابزاری مهیا در دست سلاجقه بوده است که از سوی مورخان، به اوج رسیدن وزارت در تاریخ سیاسی ایران (در همین دوران) به وسیله خواجه نظام‌الملک وزیر ملکشاه گزارش شده است. با مرگ نظام‌الملک و با تجزیه قدرت سیاسی سلجوقی، وزرا با سرعت تمام جای خود را به دیگری می‌سپرددند که یکی از خاورشناسان در بیان علت این فرایند تاریخی می‌نویسد:

«چون پس از مرگ محمد بن ملکشاه، وزرای فرزندان او دیگر وزرای سلاطین مستقلی... نبودند، بلکه در واقع وزرای ملکهای تابعی به‌شمار

به‌خاطر این گمان و اندیشه بوده است که از این اقتدار، توان سرکشی نیز فراهم می‌آمده است. چنان‌که به‌همین جهت، «ابن‌العمید» به‌شدت مورد غضب عضدالدوله بوبیهی قرار گرفت.<sup>(۴۴)</sup> براین اساس، حتی عضدالدوله به‌طور همزمان دو وزیر را به کار گماشت که خود امری تازه بود.<sup>(۴۵)</sup> البته با توجه به موضع مذهبی آل بویه - و تأکید ایشان بر تشیع - که بی‌تردید تدافع و تهاجم پیوسته‌ای را به‌دنبال داشته، می‌توان سیاست تمرکز گرایی ایشان را توجیه‌پذیر دانست و بدین ترتیب، سخن درباره وزارت در این دوران را همچنان ناتمام انگاشت. قدر مسلم آن که در دوران یادشده، وزارت یکسره رو به زوال نبوده است. چنان‌که بنا به گزارشی بسیار جالب، وزیر عضدالدوله دیلمی چنان در شخص وی نفوذ داشته است که با تحریک همان وزیر، سلطان راضی شده است تا کنیزکی را که سبب غفلتش از امور مملکت می‌شده - والبته مورد علاقه‌اش هم بوده - غرق ساخته به هلاکت رساند.<sup>(۴۶)</sup>

در رابطه با سلسله‌های ایرانی - اسلامی باید دانست که براساس برسی‌های اخیر گفته می‌شود: «دستگاه اداری بسیار کارآمد سامانی که ترکیبی از عناصر ساسانی، اسلامی، و آسیای میانه بود، به الگویی برای سلسله‌های بعدی تبدیل شده است. این تشکیلات، الگویی بود که احتمالاً بر سلجوقیان تأثیر گذاشت و از طریق آنها به کلیه جانشینانشان تا قرن نهم انتقال یافت.» همچنین، «دستگاه امپراتوری محمود غزنوی، مبتنی بر تشکیلات سامانیان بود».<sup>(۴۷)</sup>

البته در مورد عصر غزنوی، باید اذعان داشت که شغل وزیر در آن دوران پیوسته شغلی ناپایدار بود.<sup>(۴۸)</sup> فراوانی تعداد وزیران غزنوی در مقایسه با طول وزارت همگی شان، گواهی بر این مدعای است و

### طغل سلجوقی:

۹ - خواجه بزرگ، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوosi مشهور به «نظام الملک» وزیر آلبارسلان و ملکشاه سلجوقی، مجموعاً به مدت سی سال.

البته در ورای هر یک از این نامها، حادثه‌ها و خاطره‌هایی نهفته است که تفصیل آن از حوصله این سطور بروند می‌باشد. همین اندازه باید دانست که گاه یک وزیر آن چنان مقدر می‌شد که به دنبال نام خود، زمینه وزارت یک «خاندان» را نیز فراهم می‌ساخت. «آدام متز» مستشرق و تمدن شناس در تبیین این پدیده بر غلبه روحیه «اشرافی گری» (اریستوکراتیک) بر این دوران تکیه نموده و تأکید ورزیده است که در این دوره، مقامات تقریباً «موروثی» بود.<sup>(۵۳)</sup>

در تکمیل سخن این محقق، باید اذعان کرد که روند موروثی شدن مناصب، هرچند در آغاز مثلاً در مورد خاندان‌های «سهل» و «برمک» به مسائل کفایتی و «صلاحیتی» نیز درمی‌آمیخت اما در ادامه، کاملاً به شکلی موروثی پدیدار می‌شد. این نکته از شواهدی که پژوهشگر یادشده استخراج نموده، به خوبی آشکار می‌گردد. «مثلاً ابن مقله وزیر، پسر هیجده ساله‌اش را جانشین خود کرد.... در طول هفتاد سال چهارتن از آل خاقان و طی پنجاه سال چهار تن از خاندان فرات متصدی شغل وزارت بودند. ابن العمید وزیر عمادالدله، سردودمان بويهيان، بود و فرزندش و نوه‌اش همین مقام را در دستگاه رکن‌الدوله داشتند. بنو وهب که اصلاً از مسيحيان عراق بودند،... چهار بار وزارت را به ارث برندن».«<sup>(۵۴)</sup> البته این حالت موروثی، در مورد فرزندان وزیر مقتدر ایرانی، خواجه نظام‌الملک، به اوج رسید که روی هم رفته، شش فرزند او برای برکیارق و

می‌رفتند که اغلب توسط سنجر عزل و نصب می‌شدند....»<sup>(۵۱)</sup>

بنا به مطالعات همین خاورشناس، در دوران خوارزمشاهیان، اهمیت منصب وزارت بار دیگر تا حدی احیا شد. با این حال، این منصب بسی پرخطر و دشوار گردید؛ چنان‌که خواجه نصیرالدین طوosi در کتاب «اخلاق ناصری» نگاشت که کاری مشکل‌تر از کار وزارت سلطان وجود ندارد. سپس در دوره استیلای مغولان، وقفه‌ای موقت در تداوم دیوانسالاری به وجود آمد که البته موقت بود و طولی نکشید....<sup>(۵۲)</sup>

### ■ صاحب منصبان «وزارت»

در تاریخ ایران پس از اسلام (قرون نخستین)، به اسامی پرشماری برمی‌خوریم که برای زمانی کوتاه یا دراز، در گستره ایران زمین و یا در گوشه‌ای از آن، به برپایی وزارت می‌پرداخته‌اند که در این جا تنها به یادگرد از نامهای مهم‌ترین ایشان و «خاندان»‌های وزارتگر بسنده می‌شود؛ بدین شرح:

۱ - ابوالفضل بلعمی وزیر امیر اسماعیل سامانی، در اوآخر قرن سوم هجری.  
۲ - ابوالحسن عتبی وزیر نوح بن منصور سامانی، در نیمه دوم قرن چهارم هجری.  
۳ - صاحب بن عباد وزیر آل بویه مشهور ترین وزیر در اوآخر قرن چهارم هجری.

۴ - ابن العمید وزیر آل بویه.  
۵ - ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر محمود غزنوی به مدت هفده سال.  
۶ - ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی وزیر محمود به مدت پانزده سال.

۷ - خواجه ابوعلی حسن بن محمد میکال نیشابوری مشهور به حسنک وزیر، وزیر محمود.  
۸ - ابوالقاسم علی بن عبدالله جوینی وزیر

نیز غیاث الدین سلجوqi عهده‌دار وزارت شدند.  
در این رابطه، باید دانست که توصیه‌های مستقیم خواجه به فرزندانش<sup>(۵۵)</sup> برای تعليم «وزیری» به ایشان ناکام ماند و اکثر آنان بی‌کفایت از کار درآمدند.<sup>(۵۶)</sup>

«خواجه نظام الملک»: نام خواجه با نام کتاب وی «سیاست‌نامه» (یا «سیرالملوک») همراه است و کتابش هم آرای او را واضح می‌نماید. خواجه هم به تبیین آداب مملکت‌داری پرداخته، هم بر رعایت آن آداب تأکید ورزیده است که بی‌گمان مستقیم‌ترین نتیجه این تلاش، می‌توانسته تثبیت نهادهای سیاسی - از جمله «وزارت» - بوده باشد. البته سخنان او در تأکید بر وزارت، بسیار صریح و روشن است:

اسکندر که دارا را بگشت سبب آن بود که وزیر دارا در سر، سر و دل با اسکندر یکی کرد. چون دارا کشته شد، اسکندر گفت: غفلت امیر و خیانت وزیر، پادشاهی ببرد.<sup>(۵۷)\*</sup>

خواجه می‌دانست که قدر تمدنی وزیر بسته به مقندر بودن سلطان است از این‌رو، می‌کوشید تا مایه‌های سستی را از امارت بزداید و ملک را به بازرسی امور فراخواند:

از احوال وزیران و معتمدان همچنین در سر می‌باید پرسید تا شغلها بر وجه خویش می‌رانند یا نه، که صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو بازبسته باشد که چون وزیر نیک روش باشد، مملکت آن خلل تولد کند که در نتوان یافته.<sup>(۵۸)</sup>

به هر رو، تردیدی نیست که سلاجمه به اوج اقتدارشان دست نیافتند مگر آن زمانی که سلطنت ملکشاه و وزارت نظام الملک همگام شدند و این مهم تحقق نیافت مگر آن که تشکیلات دیوانی به انسجام لازم رسید. در این

میان، وزارت رقابتی «نه به نه» با سلطنت داشت و حتی افزون بر آن، در اندیشه خواجه، قوام ملک بسته به دوام وزارت بود: «دولت آن تاج به این دولات (نشان وزارت) بسته است.»

### ■ درباره «ساختار» وزارت

بنا به گزارشی تاریخی، صاحب منصبانی چون: حاجب بزرگ، سپهسالار، وزیر (حسنک) و تنی دیگر از امناء و ارکان دولت محمود غزنوی، پس از مرگ او در توطئه براندازی ولیعهدش امیر مسعود شرکت کردند که البته ناکام ماندند.<sup>(۵۹)</sup> از این گزارش، آنجاکه می‌گوید: « حاجب بزرگ و جیه‌ترین امنای دولت بود»<sup>(۶۰)</sup> به دست می‌آید که «حجابت» به عنوان یک منصب درباری گاه حتی کارکردی فراتر از وزارت و یا سپهسالاری پیدا می‌کرده است. حال در تفکیک این ارکان که در دیگر دورانها نیز حضور داشته است، می‌توان به شناسایی دو بخش «لشکری» و «کشوری» پرداخت و سپس با دخالت دادن محوری سوم به عنوان «درگاه» (دربار)، نقش مقاطعه کارانه‌ای را برای این سومی لحاظ نمود. چنان‌که «دیوید مورگان» خاورشناس با تقسیم تشکیلات اداری در امپراطوری سلجوqi - به دو قسمت «درگاه» و «دیوان»، از سویی به خصوصیت نظامی دربار اشاره می‌کند، و از سوی دیگر به همراهی همیشگی رئیس دیوان با دربار - حتی در سفرها - تصریح می‌نماید.<sup>(۶۱)</sup> اما با این همه، شاید نتوان مرز شناخته شده‌ای را در میان درگاه و دیوان به دست داد و تنها از همراهی سیار گونه بیشتر عناصر درباری در سفرهای سلطان و به جای ماندن عده‌

\* ناگفته نماند که نظام الملک یک شافعی متعصب بود که شدیداً با شیعیان و اسماعیلیان دشمنی کرد و سر خود را نیز بر سر همین دشمنی بداد.

رؤسای هر یک از سوی سلطان و با اشاره وزیر نصب می‌شدند. این دیوانها به ترتیب اهمیت عبارت بودند از:

۱ - دیوان استیقا: با ریاست «مستوفی الممالک»، عهده‌دار امور مالیاتها و دخل و خرج عمومی بود.

۲ - دیوان انشا: با مبالغه مکاتبات سروکار داشت و آن را «طغایی»، ریاست می‌کرد.

۳ - دیوان اشراف: تحت ریاست «شرف الممالک»، موظف به بازرگانی و نظارت عمومی بود.

۴ - دیوان عرض: با ریاست «عارض» بر تعداد قشون و تجهیزات سپاه نظارت داشت.<sup>(۶۵)</sup>

مقامات دیوانی در پایتخت (به جز شخص وزیر) می‌توان راه مستقیم‌تری را برای تفکیک این دو بخش به دست آورد.

با پرهیز از پراکندگی سخن، باید دانست که کارکرد سازمانی -و یا «نهادینه»- وزارت تنها توسط همین عنوان و به وسیله شخصی نامور به «وزیر» ایفا نمی‌شده، بلکه در این رابطه با یک تحول «عنوانی» نیز مواجهیم. هرچند براساس یک اصطلاح خاص و شناخته شده، می‌دانیم که «وزیر» برترین مأمور دیوان اعلاء (تشکیلات کشوری) بوده است، اما با این وجود، همچنین به عنوانی فرعی همانند «شرف الممالک» و یا «خواجه» برمی‌خوریم.<sup>(۶۶)</sup>

«دیوان»، یا «دیوان اعلاء» بر همان حکومت مرکزی اطلاق شده که شامل تشکیلات «کشوری» -در مقابل تشکیلات «لشگری»- بوده است. دیوان اعلاء در درجه اول با سه جنبه سروکار داشت:

۱ - صدور فرامین و احکام

۲ - تشکیلات مالی

۳ - تشکیلات دادگستری.

دو جنبه نخستین، تحت نظر وزیر بود و جنبه سومی تا آن مقدار که واگذار می‌شد. البته تشکیلات مرکزی (دیوان اعلاء) در زمینه سیاست و یا انتصاب حاکمان که در دست سلطان بود، نفوذ و تأثیر کمتری داشت. همچنین وزیر که مهم‌ترین مأمور دیوان اعلاء بود، قدرت خویش را از سلطان اخذ می‌کرد.<sup>(۶۷)</sup>

وزیر در حیطة کاری خود، دارای دفتر دیوان وزارت و جراید مربوط به آن، کتاب (کاتیان) و محترانی بوده است. چنان‌که به هنگام عزل «محمد بن نظام‌الملک» همین امور به وسیله سلطان از وزیر معزول مطالبه شد.<sup>(۶۸)</sup> دیوان اعلاء خود به چهار دیوان معتبر تقسیم می‌شد که

■ درباره «کارکرد» وزارت  
جایگاه و وظایف وزیر؛ وظایفی که وزیر به طور «سازمانی» موظف به انجام آن بوده و انتظاراتی را که می‌بایست عملًا پاسخگویی نماید، همگی بیانگر جایگاه وزارت می‌باشد و نیز گستره اختیارات وزیر را بازمی‌نمایاند.

البته منصب وزارت که عموماً به گونه‌ای شخصی تحقق پیدا می‌کرده، تعریف صریح و روشنی نمی‌یافته است و از نظر گستردگی و یا محدودیت -بیشتر تابع سلایق و نیز شرایط بوده است. به هر رو، وظایف عمومی وزیر عبارت بوده است از: نظارت کلی بر جریان امور و به‌ویژه افزایش تولیدات کشاورزی و رفاه حال مردم به‌منظور ارتقای عایدات، البته انتظار می‌رفت که وزیر، افزون بر آن که امور را در آرامشی کامل به سامان برساند، همچنین مقداری از مالیاتها را برای موقع اضطراری نگهداری کند که برخی از وزرا در انجام وظایف خویش کاملاً موفق بودند. این موقفيت، بیش از همه چیز بسته به قدرت و ثبات افراد و نهادهای یک نظام

دیوان اسلامی بوده است.<sup>(۶۶)</sup>

وزیر علاوه بر ایفای وظیفه در دیوان اعلا، هم بیشتر اوقات در دیوان «مظالم» حضور می‌یافتد و هم آن که بر نهاد مذهبی نظارت عمومی داشت. این نظارت از یک سو به خاطر پیوند تنگاتنگ در میان اختلاف مذهبی و مخالفت سیاسی، و به منظور تسلط بر اوضاع بود؛ و از سوی دیگر، با چشمداشت به عایدات قابل توجه «اوپاک» همراه می‌شد.<sup>(۶۷)</sup> همچنین وزیران در اوضاع فرهنگی مملکت بسیار مؤثر بوده‌اند. چنان‌که ایشان، خود غالباً از اهل علم بوده، در ترویج علم و ادب نقش انکارناپذیری داشته‌اند. از این‌رو، از وزیر انتظار می‌رفت که در حمایت از علماء و دانشمندان کوتاهی نکند و از امور خیر و «عام المنفعه» دریغ نورزد. «طرطوسی» (۴۵۱ - ۴۵۲ق.) می‌گوید که نظام‌الملک سالانه ۶۰۰۰۰ دینار برای ساختن مدارس، رباطها و اعانه برای اتقیا و فقرا هزینه می‌کرد.<sup>(۶۸)</sup>

## ■ امتیازات و آداب وزارت

جایگاه بلند وزیر گرچه دارای استحکامی قطعی نبود اما به هر روکار کردی تشبیت شده داشت و به همین جهت، هم مزایایی را برای او فراهم می‌ساخت و هم آدابی را نسبت به او مرسوم می‌نمود. در این رابطه، آثار گرد آمده در چارچوب تمدن‌شناسی و نیز نتایج مطالعات محققان به ما کمک می‌کند تا به اطلاعات ارزنده‌ای درباره جزئیات امور دست یابیم؛ جزئیاتی همچون: حقوق و مواجب، پوشاش و خلعتها و خانه وزیر، برنامه روزانه او و عادات و رسوم مربوط به وزارت.

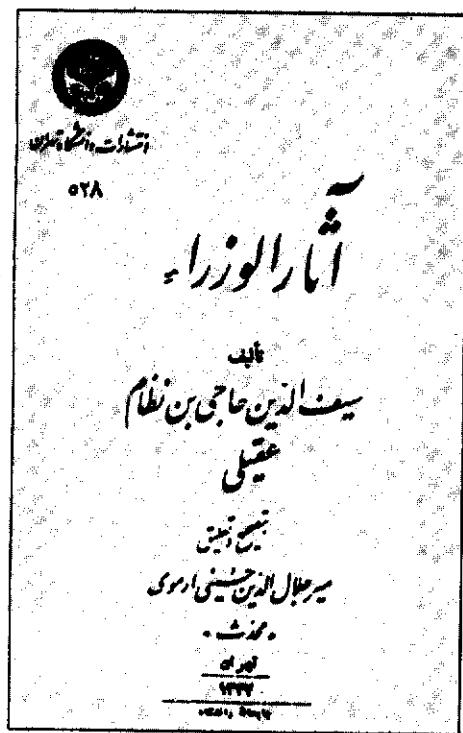
با آن که معمولاً وزیر کاخی پر تجمل و ملازمانی مسلح داشت، اما با این وجود، وی قابل دسترس برای همه بود و جمعیت در محکمه‌اش

برای پیدا کردن کار و مقام، رد مظالم و یا حمایتهاي دیگر موج می‌زد. البته درباره مستمری و حقوق وزیر و زیردستانش اطلاعات مفصل کمتری وجود دارد. اما وزیر علاوه بر دریافت حقوقی منظم، از مزایایی همچون مصادرات، جرایم و رشوه‌ها هم بهره می‌جست.<sup>(۶۹)</sup> چنان‌که وزیر غالباً هیچ عاملی را به عمل نمی‌گماشت جز آن‌که از او رشوتی ستانده باشد و این رشوه را «مرافق الوزراء» می‌خواندند.<sup>(۷۰)</sup>

همواره درباره وزیر آدابی نیز واجب‌المراعات بوده است که از حوصله این سطور خارج می‌باشد. برای مثال، یکی از این آداب، ادب «دست‌بوسی» (بوسیدن دست وزیر) بوده که ترک آن نشانه اعتراض به عملکرد وزیر بوده است. چنان‌که براساس گزارشی تاریخی، سلطان ایرانی به حاج خود امر می‌کند که نسبت به «مؤبد الدین فمی» -وزیر خلیفه- این ادب را بجا نیاورد.<sup>(۷۱)</sup> دیگر آن‌که، «از عادات وزرا آن است که چون در دیوان به جای وزارت نشسته باشد، جهت کسی قیام نکرده اگرچه ملک بودی، تا ناموس منصب برقرار ماندی، چه مقام وزیر قائم مقام سریر است، حرمت آن نگاه باید داشتن.»<sup>(۷۲)</sup>

## ■ خطرات وزارت

رفعت و بلندای جایگاه وزارت، همواره زمینه‌ساز تهدیدات و مخاطراتی بوده است که از یک سو به شکل تردیدها و بدینهای آزاده‌نده استمرار داشته و از سوی دیگر، کشاکشی همه جانبه و گسترده راگریبانگیر وزارت ساخته است. اساساً، از آنجا که وزارت «قدرت - آفرین» بوده است پس رقیبان ریشه‌دار و پرتوانی هم داشته است؛ این رقیبان را می‌توان در دو بخش «شخصی» و «نهادینه‌ای» موردنرسی قرار داد.



سلطان و دشمنی سایر امیران را بر می‌انگیخت.<sup>(۷۶)</sup> در این میان، تردیدی نیست که نقش عوامل «درباری» نیز در دامن زدن به این اختلافها و تردیدها نقشی بسیار عمده و بر جسته بود. مثلاً عناصری همچون «وکیل در» و «امیر حاجب»، که گاه حتی در میان سلطان و وزیر نقش رابط و واسطه را داشته‌اند، نسبت به وزیر، ایجاد تردید - و گاه ایجاد مذاہمت - کرده‌اند.<sup>(۷۷)</sup> البته رقابت وزیر در ریاست امور کشوری با امرای نظامی، خود گویای بُعد وسیعی از مخاطرات منصب او می‌باشد که هرچه وی، خود از جنبه‌های نظامی‌گری بیگانه می‌بوده - و صرفاً شخصی دیوان‌سالار می‌بوده -، این مخاطرات شدت می‌یافته است. بی‌دلیل نیست که خواجه نظام الملک در خطاب به فرزندش، فخرالملک، اکیداً سفارش می‌کند که امرای لشکر را عزیز و محترم بدارا<sup>(۷۸)</sup> در رابطه با شناخت دیگر رقبای نهادینه‌ای

وزیر همچون یک رابط در میان سلطان و پسرانش، مجبور بود که هوی و هوشهای این یکی و سوء‌ظن‌های آن دیگری را تحمل کند. به علاوه، همیشه در مظان بی‌اعتمادی و نفرت امرای نظامی بود که به او به دیده خطر بالفعل، نسبت به جاه طلبی‌هایشان می‌نگریستند. از اینها گذشته، چون وزیر مجبور بود که برای حفظ قدرتش به وسائل و مسائلی چون پیوند خوشاوندی، «ابن الوقتی» و ظلم و ستم متول شود، لذا عملأ گروهی را می‌رنجاید.<sup>(۷۹)</sup> حتی زمانی که یک وزیر در راه برقراری تشکیلاتی با ثبات می‌کوشید، باز همچنان از دسیسه‌های رقیبان خود در امان نبود.<sup>(۸۰)</sup> البته در میان رقبای «شخصی» وزیر، بیشتر باید به سراغ شخص ملک و مقربین او رفت؛ چرا که خود سلطان همواره به نفوذ وزیر رشك می‌برد. چنان‌که سلطان محمود غزنوی پس از آن که بر وزیرش، «احمد بن حسن میمندی»، خشم گرفت، در مجلسی رو به «بونصر مشکان» دبیر، صراحتاً گفت: «وزیران دشمن پادشاه باشند؛ تو این را در هیچ کتاب خوانده‌ای؟» و دبیر با زیرکی پاسخ داد: «بر این جمله نخوانده‌ام اما خوانده‌ام که احمق و ابله کسی است که وزارت پادشاهان جوید و خواهد.<sup>(۸۱)</sup> بنابراین، با آن‌که مقام وزارت دارای قدرت بود، ولی متصدیان آن هم، به خطر بزرگی نداشت و سلطان می‌توانست بی‌هیچ دلیل خاصی - گاه حتی به جهت یک تردید شخصی - وزیر را معزول و متروک سازد.

همچنین باید دانست که یکی از حساس‌ترین کارهای وزیر، ایجاد روابط حسنی با امرابوده است، او می‌بایست از درگیری با امرا که به نوبه خود رقبای «نهادینه‌ای»، او بوده‌اند، دوری کند. اما همچنین، دوستی و مودت او با امرا، خود سوء‌ظن

محسوب می شد. «سوی» مورخ در باره عزل نظامالملک محمد نویسد:

«سلطان... می دانست که (وزیر) بزطیل [رشوه] می ستد و مهمات را سبب برطیل به تعطیل می رساند.»<sup>(۸۰)</sup>

گاهی نیز وزیر به گونه ای مسالمت جویانه همراه با قهر و گلایه - برای مقابله با خشم سلطان رو به «زندان» و «تحضن» می آورد. چنان که «ابوالعباس (وزیر ملک نوح سامانی) هنوز در منصب وزارت مقیم بود... به اختیار به قلعه غزنه رفت و به حبس رضا داد و اسباب و تجمل جمله تفصیل کرد و به سلطان فرستاد.»<sup>(۸۱)</sup> حتی وزیر گاهی به پای خویش به زندان می رفت و به سلطان پیغام می داد:

«آنچه داشتم بیرون گذاشتم و زندان بر خود اختیار کردم.»<sup>(۸۲)</sup>

کوتاه سخن آن که، وزیر هیچگاه امنیتی نداشت. تداوم کاری او و ارجی که برای منصب خود فراهم می ساخت، تماماً بسته به لیاقتی بود که بروز می داد. او بر مقامی جای داشت که پس از سلطان، فرازمندترین منصب ملک بود. دقیق تر آن که «می توانست» این چنین باشد. گاه «همت» و «کفایت» اش را هم داشت، پس چنین می شد، اما گاه...؛ منصب وزارت بسیار خطیر بود و بس پر خطر.»

وزارت، می توان به داخل تشکیلات دیوانی نظر افکند. چرا که «سابقه» شخصی که به وزارت می رسید، نشانگر این نکته بود که آن منصب پیشین، خود یک «سکوی پرتاب» به سوی وزارت بوده است و به همین سان، رقبابت با وزیر سابق را می ستر ساخته است که این سخن شاید در مورد هیچ منصبی به اندازه منصب «مستوفی» صادق نباشد؛ چرا که اساساً مستوفی با نظارت بر محاسبات مالی رقیب جدی وزیر به شمار می آمد.<sup>(۷۹)</sup>

در این گیرودار سراسر رقبابت، وزیران چه می کرده اند و چه بر سرشان می آمده است؟ بی گمان، آنچه که تاریخ به ما رسانیده، همه آنچه که رُخ داده است نمی باشد. با این حال، در این رابطه، تفاصیل زیادی نیز در دست است. تنها در یک نمونه می یابیم که همگی شش وزیر محمود، محمد و مسعود، امیران غزنوی، مبتلا بند و بلا دیده. سه تن از ایشان برکنار شدند و به سختی جان سپردند و... بنابراین، وزیر همواره برکناری خود را نیز محتمل می دید. این که پس از عزل، بر او چه روا می شود و چه جرایمی به خانواده و اطرافیانش تحمیل می گردد، همیشه به شدت وزیر را اندیشناک می ساخت. البته عزل وزیر می توانست به خاطر افراط در اخذ رشوه و متعاقب آن تعطیل امور وزارت صورت گیرد یا دست کم این خود بهانه ای موجه و معمول برای برکناری وزیر

## ● یادداشتها

دیوانها و سازمانهای اسلامی، حسینعلی مفتحن، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۲، سال سیزدهم؛ لغت نامه دهخدا.

۱- ر.ک: تمدن ایرانی، چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمه: عیسی بهنام، ص ۱۹۲، بسگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶؛ مقاله نقش ایرانیان در تنظیم

- ۲۳- آداب الملوك، ص ۱۲۶.
- ۲۴- حضارة الدولة العربية، احمد رمضان احمد محمد، ص ۱۳۵، دارالشعب قاهره، ۱۹۷۸؛ نیز ر.ک: النظم الاسلامیہ، نشأتها و تطورها، صبحی الصالح، ص ۲۹۵، دارالعلم للملايين، بیروت.
- ۲۵- آثار الوزراء، حاجی بن نظام عقیلی، تصحیح: میر جلال الدین حسینی ارمومی، ص ۲۳، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۶- التبیه والاشراف، مسعودی، تحقیق: عبدالله اسماعیل صاوی، ص ۲۹۴، دارالصادر، قاهره.
- ۲۷- الوزارة نشأتها وتطورها فی الدولة العباسیة، توفیق الیوزبیکی، صص ۲۷-۲۹، مؤسسة دارالکتب موصل ۱۹۷۵.
- ۲۸- ر.ک: الفخری، صص ۴-۵ (اصل عربی، ص ۷، افست منشورات شریف رضی).
- ۲۹- وفیات الاعیان، ابن خلکان، تحقیق: احسان عباس، ج ۲، ص ۱۹۵، دارالفکر بیروت؛ النظم الاسلامیہ، ص ۲۹۶.
- ۳۰- الوزراء والكتاب، جمهیباری، ص ۱۹۸، دارالفکر الحدیث، بیروت، ۱۹۸۸.
- ۳۱- خلیفه و سلطان، بارتولو، ترجمه: سیرووس ایزدی، ص ۸۷ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ۳۲- الوزارة والوزراء فی العصر الفاطمی، محمد حمدى العنادی، صص ۱۵-۱۶، انتشارات دارال المعارف، مصر؛ تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۲۳۵، انتشارات جاویدان.
- همچنین ر.ک: النظم الاسلامیہ، صص ۷-۲۹.
- ۳۳- ر.ک: الفخری، ص ۵.
- ۳۴- احکام السلطانیه ماوردی، صص ۲۴-۲۵.
- ۳۵- دولت و حکومت در اسلام، لمبن، ترجمه: سید عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، ص ۱۷۳، نشر عروج، ۱۳۷۴.
- ۳۶- مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودی، تحقیق: محمد مسحی الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۳۷۲.
- دارالمعرفة، بیروت.
- ۳۷- الفخری، ص ۴۷.
- ۳۸- ایران در قرون وسطی، دیوید مورگان، ترجمه: عباس مخبر، ص ۲۴، طرح نو، ۱۳۷۳.
- ۳۹- ر.ک: زوال اندیشه سیاسی در ایران، دکتر سید جواد
- ۲- ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۱، ص ۱۶۵، دارالکتاب العربی، بیروت.
- ۳- ر.ک: مجمع البيان، طبرسی، جزء ۷، صص ۱۵-۱۶، دارالمعرفة، بیروت.
- ۴- سلوک الملوك، فضل بن روزبهان، تصحیح: محمد علی موحد، ص ۸۴ انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
- ۵- الكشاف، زمخشیری، ج ۳، ص ۶۱ منشورات البلاغه؛ الفخری (تاریخ فخری) ابن طباطبا، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، ص ۲۰۶، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۷.
- ۶- الاحکام السلطانیه، ابن فراء، ص ۲۹، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۷- ضحی الاسلام، ص ۱۶۴.
- ۸- الفخری، ص ۲۰۶.
- ۹- ایران در زمان ساسانیان، کریستان سن، ترجمه: رشید یاسمنی، صص ۳-۲، ۱۷۰، دنیای کتاب، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۲.
- ۱۰- سیزملوک (سیاست نامه)، حسن بن علی خواجه نظام الملک، به اهتمام: هیوبرت دارک، ص ۳۱، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۷۲.
- ۱۱- سیاست نامه، ص ۲۳۰.
- ۱۲- سلوک الملوك، ص ۸۴.
- ۱۳- آداب الملوك، ثعالبی، تحقیق: جلیل العطیه، ص ۱۲۵، دارالعرب الاسلامی، بیروت ۱۹۹۰.
- ۱۴- آداب الملوك، ص ۱۲۶.
- ۱۵- همان، ص ۱۳۱.
- ۱۶- ر.ک: الاحکام السلطانیه...، ماوردی، صص ۲۹، ۳۰، ۳۲، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۱۷- همان، صص ۲۴-۲۵.
- ۱۸- بدایع السلک فی طبایع الملك، ابن ازرق، تحقیق: علی سامي النشار، ج ۱، صص ۱۷۸ و ۱۸۱، دارالحریة للطباعة، بغداد.
- ۱۹- همان، ج ۲، از ص ۸۹ تا ۱۰۹.
- ۲۰- الاحکام السلطانیه ابن فراء، از ص ۳۱ تا ۳۶؛ احکام السلطانیه ماوردی، از ص ۲۵ تا ۲۹.
- ۲۱- الفخری، ص ۲۰۵.
- ۲۲- الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۳، دارصادر، بیروت، ۱۳۸۵، اق.

- ۶۰- همان، ص ۳۴.
- ۶۱- ایران در قرون وسطی، صص ۵۰-۵۱.
- ۶۲- ر.ک: سیرت جلال الدین منکری، شهاب الدین نسوانی، به اهتمام مجتبی مینوی، ص ۷-۱۳۶، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۳۶۵.
- ۶۳- سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، لمبین، ترجمه: یعقوب آژند، صص ۱۰۰-۱۰۱، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۶۴- ر.ک: سیرت جلال الدین، ص ۴۶.
- ۶۵- ر.ک: تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، از ص ۴۸-۴۳.
- ۶۶- دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ص ۹۸.
- ۶۷- تداوم و تحول...، صص ۴۰-۳۹.
- ۶۸- سراج الملک، طرطوسی، تحقیق: محمد فتحی ابوبکر، ج ۲، ص ۵۱۴، دارالمصریة اللبنانيه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۶۹- تداوم و تحول...، ص ۴۱.
- ۷۰- تاریخ ایران بعد از اسلام، زرین کوب، ص ۴۷۹.
- ۷۱- سیرت جلال الدین، ص ۲۰۱.
- ۷۲- همان، ص ۱۳۷.
- ۷۳- دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ص ۹۷.
- ۷۴- ر.ک: تداوم و تحول...، ص ۵۱.
- ۷۵- آثار وزراء عقیلی، ص ۱۰۹.
- ۷۶- تداوم و تحول...، ص ۵۴.
- ۷۷- سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۰۳.
- ۷۸- آثار وزراء عقیلی، ص ۲۱۴.
- ۷۹- ر.ک: تداوم و تحول... از ص ۴۳ تا ۴۷.
- ۸۰- سیرت جلال الدین، ص ۴۲.
- ۸۱- ترجمه تاریخ لمبینی، ابوالشرف جرفاذقانی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، ص ۳۳۹، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸۲- آثار وزراء عقیلی، ص ۱۵۱.
- ۴۰- تاریخ ایران بعد از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۹۴ تا ۹۶، انتشارات کویر، ۱۳۷۳.
- ۴۱- ر.ک: زوال اندیشه سیاسی در ایران، ص ۹۸-۹۹.
- ۴۲- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم مت، ترجمه: علیرضا ذکارتی قراگوزلو، ج ۱، ص ۱۱۵، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۴۳- همان، ص ۱۱۲ (به نقل از الاعاظه مقریزی، ص ۷۰).
- ۴۴- الكامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۷۵.
- ۴۵- ر.ک: تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۱۱۵.
- ۴۶- الفخری، صص ۵۱-۵۲.
- ۴۷- ایران در قرون وسطی، صص ۳۰-۲۹.
- ۴۸- تاریخ غزنویان، کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه: حسن انوش، ص ۷۶، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۴۹- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، تصحیح: منوچهر داشی پژوه، ج ۱، ص ۳۱، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶.
- ۵۰- ر.ک: دیوانسالاری در عهد سلجوقی، کارلا کلوزنر، ترجمه: یعقوب آژند، صص ۱۹-۱۷، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۵۱- تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، لمبین، ترجمه: یعقوب آژند، صص ۸-۵۷، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.
- ۵۲- همان، صص ۵۹-۶۰.
- ۵۳- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۱۱۱.
- ۵۴- همان، ج ۱، صص ۱۱۱-۱۱۲؛ نیز ر.ک: وزراء، هلال صابی، دارالفکر الحدیث، بیروت، ۱۹۹۰م.
- ۵۵- آثار وزراء عقیلی، صص ۱۶-۲۱۴.
- ۵۶- دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ص ۹۶.
- ۵۷- سیاستنامه، ص ۴۱.
- ۵۸- همان، ص ۳۱.
- ۵۹- تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۳۳.